

**Predigt zum 13. Sonntag nach Trinitatis, 14.9.2025,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Markus 3,31-35:

انجیل مرقس ۳، آیات ۳۱-۳۵:

۳۱ مادر عیسی و برادرانش آمدند و بیرون ایستادند، کسی را فرستادند و او را صدا کردند. ۳۲ و جماعت گرد او نشسته بودند. به او گفتند: ببین، مادرت و برادرانت و خواهرت بیرون دنبال تو می‌گردند. ۳۳ او در پاسخ گفت: مادر من و برادرانم چه کسانی هستند؟ ۳۴ سپس نگاهی به اطراف، به کسانی که گرداگردش نشسته بودند انداخت و گفت: ببینید، این مادر من و این برادران من هستند! ۳۵ زیرا هر کس اراده‌ی خدا را به جا آورد، او برادر و خواهر و مادر من است.

«صحنه‌هایی از یک خانواده» – این‌طور، ای جماعت عزیز، می‌توان بر این داستان از انجیل مرقس عنوان گذاشت. در آن، موضوعی بسیار امروزی مطرح می‌شود. زیرا خانواده در زمان ما هم دژی از امید است و هم موضوعی برای نگرانی. در جهانی پر از بی‌ثباتی‌های فزاینده و دگرگونی‌های سریع، دیگر کجا می‌تواند پایداری و اعتماد، اطمینان و امنیت شکل بگیرد جز در خانواده‌ها! به همین دلیل اهمیت فوق‌العاده دارد که سیاست و کلیسا هر دو به این امر بپردازند که خانواده محافظت و تقویت شود. بهرآستی آشکار است که چه‌قدر رنج اجتماعی و درد فردی از آن ناشی می‌شود که خانواده‌ها از هم می‌پاشند و دیگر نمی‌توانند به نسل جوان تکیه‌گاهی درونی و بیرونی بدهند. و حالا این داستان! آنچه عیسی در این‌جا می‌گوید و انجام می‌دهد، ضربه‌ای سخت به خانواده‌اش است. چرا او چنین واکنشی نشان می‌دهد؟ آیا او واقعاً می‌تواند چنین رفتاری با نزدیک‌ترین خویشاوندانش بکند؟ این سخن به‌سختی قابل درک و به‌سختی قابل تحمل است. به همین سبب، در قرون گذشته اغلب این واقعه را این‌طور تفسیر می‌کردند که: منظور اصلاً خانواده‌ی جسمانی نیست، بلکه مقصود از مادر و برادران، قوم اسرائیل، یعنی کنیسه است. این رامحل شاید در ظاهر ساده و راحت به نظر برسد، اما در حقیقت، یک انحراف خطرناک است. در این برداشت، خانواده را – همان‌طور که امروز برای ما روشن است – به بهای بسیار سنگینی می‌خواهند نجات دهند. پس بیایید دقیقاً به همان چیزی بایبند بمانیم که در انجیل آمده و با تحریک‌ها و چالش‌هایی که عیسی مطرح می‌کند روبه‌رو شویم، و این ابتدا (۱). پایان یک حالت آرمانی است.

بخش اول

در واقع، ای جماعت عزیز: تصویر شناخته‌شده‌ی عیسی وقتی روایت مارکوس را جدی بگیریم، کمی متزلزل می‌شود. بسیاری احتمالاً هنوز با داستان‌های صمیمی از عیسی کوچک و دوست‌داشتنی که والدینش را بسیار خوشحال می‌کرد خاطره دارند. عیسی با پدر، مادر و برادرانش به‌عنوان نمونه‌ی ایده‌آل خانواده‌ی بورژوازی – این تصویر کاملاً مطابق با سلیقه و دینداری بسیاری از مسیحیان بود. من قصد ندارم این نگاه را تحقیر کنم، اما نباید چشم خود را بر سایر صداها و پیام‌ها در انجیل ببندیم. مریم و برادران عیسی دنبال او می‌گردند – در برخی نسخه‌های دست‌نویس، خواهران نیز که طبیعتاً شامل می‌شوند، به‌طور صریح ذکر شده‌اند! به‌نظر می‌رسد آنها او را نفهمیده‌اند و شاید حتی رد کرده‌اند. انجیل‌نویس چند آیه قبل‌تر گزارش می‌دهد که خانواده‌اش می‌خواستند او را «مهار کنند» زیرا گمان می‌کردند او «از عقل برگشته» است، یعنی دیوانه شده است (آیه ۲۱). قطعاً آنها نگران او بوده‌اند – روشن است که عیسی با گفته‌ها و کارهایش مشکلات زیادی برای اطرافیان، حتی برای کسانی که قدرت و اختیار دارند، ایجاد می‌کند. اما او هم جزو خانواده است! به همین دلیل آن فریاد نگران‌کننده از پشت در به گوش می‌رسد: «کی بالاخره به خانه می‌آیی؟»

به نوعی، آنچه در اینجا رخ می‌دهد، مشابه چیزی است که در هر خانواده‌ای اتفاق می‌افتد، جایی که فرزندان در حال مستقل شدن شروع به جدایی می‌کنند. در چنین شرایطی، اغلب شاهد شکاف‌ها و برخوردهای سخت هستیم – شکاف‌هایی که برای همه‌ی افراد درگیر دردناک است و با این حال اغلب ضروری است تا فرزندان بتوانند شخصیت مستقل خود را شکل دهند. با این حال، این یافته‌های روان‌شناسی رشد، تنها به‌طور ناقص می‌توانند این داستان عیسی را توضیح دهند. زیرا در اینجا مسأله به ابعاد کاملاً دیگری مربوط می‌شود.

عیسی حتی یک کلمه هم به خواست خانواده‌اش پاسخ نمی‌دهد. این‌طور نیست که او با خویشاوندانش به مشاجره پرداخته باشد، اما به سمت آن‌ها نمی‌رود و حتی چیزی برای آن‌ها نمی‌فرستد. در عوض، او پرسشی مطرح می‌کند که باید دل‌خراش باشد: «مادر من کیست...؟» این سخت و تند است. مارتین لوتر در یک موعظه درباره‌ی این متن، به سبک تند و مستقیم خود پرسیده بود که چرا عیسی «مادر دوست‌داشتنی‌اش» را این‌گونه «آزار می‌دهد». این نکته روشن است. پس چرا عیسی چنین واکنشی غریب و نابهنجار نشان می‌دهد؟

زیرا او نمی‌تواند صرفاً در چارچوبی که خویشاوندانش برای او تعیین کرده‌اند، عمل کند. مطابق تصور آن‌ها، عیسی – به‌عنوان پسر بزرگ یک خانواده‌ی متدین در ناصره – باید به‌طور مطیع در خانه می‌ماند، برای خود و خانواده‌اش نان درمی‌آورد، به‌ویژه که به‌نظر می‌رسد یوسف از دنیا رفته بود، و باید مطابق قوانین و سنت‌های اسرائیل زندگی می‌کرد. اما مسئله‌ی عیسی تنها به دینداری مرتب و بورژوازی محدود نمی‌شود. آنچه او اعلام می‌کند و تجسم می‌بخشد، آمدن حکومت خداست. در اینجا موضوع، شکل‌های ظاهری دینداری یا مسائل سبک زندگی نیست، بلکه راهی کاملاً نو برای ارتباط با خدا و داشتن جامعه با او مطرح است. ارتباط با خدا اکنون یعنی ارتباط با عیسی، زیرا در عیسی خود خدا به میان مردم می‌آید. این امر شکل‌های جدیدی از زندگی دینی و اجتماعی را طلب می‌کند و همچنین به چالش کشیدن پیوندهای سنتی را در بر دارد. عیسی خانواده را رد نمی‌کند، بلکه برعکس! اما او اولویت‌ها را دوباره مرتب می‌کند. و زمانی که خانواده تهدید می‌کند که بین او و مأموریت الهی‌اش قرار گیرد، روشن است که چه چیزی در اولویت است.

بخش دوم

و عیسی نگاهی به اطراف انداخت، به کسانی که گرداگردش نشسته بودند، و گفت: «ببینید، این مادر من است و این‌ها برادران من هستند. زیرا هر کس اراده‌ی خدا را انجام دهد، او برادر و خواهر و مادر من است» (آیه ۳۴).

خویشاوندان عیسی، هم به معنای واقعی و هم به معنای استعاری، «در بیرون» ایستاده‌اند. با وجود پیوندهایی که نسل‌ها آن را شکل داده‌اند – از طریق نسب، تاریخچه‌ی خانواده، زبان، فرهنگ و ملت – آن‌ها بیرون از جمع می‌مانند. پس کسانی که به او تعلق دارند، صرفاً همه‌ی مردم جهان نیستند – حتی اگر بهترین سوابق و معرفی‌نامه‌ها را داشته باشند. کلیسا در حقیقت یک واقعیت «محروم شده» یا «متمایز» است. کلیسا خطوط و مرزهایی دارد – حتی اگر چشم ما نتواند آن‌ها را ببیند یا ترسیم کند. و این مرزها در اینجا با جمله‌ی «کسانی که گرداگرد او نشسته بودند» توصیف شده‌اند. «کسانی که گرداگرد او نشسته‌اند» – این، ای جماعت عزیز، همان کلیسا است.

جوهره‌ی کلیسا در فعالیت‌های اجتماعی یا دینی آن نیست. هدف اصلی آن این نیست که مردم را بهتر کند. اگر عیسی تنها به این قصد عمل می‌کرد، هرگز با حلقه‌های حاکم در اسرائیل و حتی با خانواده‌ی خود دچار تعارض نمی‌شد. آنچه مخالفت و مقاومت را برمی‌انگیزد، ادعای منحصر به فرد اوست: «هیچ‌کس جز از طریق من به پدر نمی‌آید.» با چنین ادعایی نمی‌توان درباره‌ی خدا به‌طور غیرمتعهد بحث کرد و با این شعار که «هر کس به شیوه‌ی خود نجات می‌یابد» خود را راحت کرد. بر اساس این ادعاست که تصمیم‌گیری‌ها شکل می‌گیرد: یا عیسی – و کسانی که از او پیروی می‌کنند – را مغرور یا حتی همانند نزدیکانش دیوانه می‌دانیم، یا به او و مسیرش روی می‌آوریم. و دقیقاً همین است که عیسی دنبال آن است.

پس جوهره‌ی کلیسا چیست؟ این است که مردم گرد عیسی جمع شده‌اند، مردمی که او آن‌ها را فراخوانده و به خود تعلق دارند، کسانی که با سخن گفتن و دعوت او به جامعه‌ی او، به‌طور پایدار با او پیوند خورده‌اند. زیرا عیسی تنها یک آموزگار دینی نیست که دیدگاه‌هایی درباره‌ی الهیات و مشکلات آن ارائه دهد و سپس مردم را به زندگی قدیمی‌شان بازگرداند. او همچنین چیزی شبیه باغبان هم نیست که کمک کند توانمندی‌های درونی افراد شکوفا و پرورش یابد. بلکه او کسی است که با موعظه‌ی خود درباره‌ی حکومت خدا و با اعمالش، به سیستم‌های قدرت مخالف خداوند حمله می‌کند – آن نیروهایی که مردم را در وابستگی نگه می‌دارند، آن‌ها را فریب می‌دهند و زندگی آن‌ها و کل آفرینش را نابود می‌کنند. عیسی می‌خواهد جلوی این کار را بگیرد و مردم را از آن نجات دهد. اینکه کسانی که در خانه گرد او جمع شده‌اند، این را بفهمند یا نه، جای شک دارد. اما با نگاه گردهاگرد خود و پرسش نابهنجارش، عیسی می‌خواهد دقیقاً توجه آن‌ها را به این موضوع جلب کند.

آنچه عیسی در میان این جمعیت گرد آمده انجام داده است، گفته نمی‌شود. ما به‌سرعت می‌گوییم: او موعظه کرده و با آن‌ها صحبت کرده است. اما انجیل‌نویس درباره‌ی این موضوع حرفی نمی‌زند، حتی درباره‌ی آنچه در یوحنا ۶: ۱۴ آمده هم صحبتی نمی‌کند. به‌نظر می‌رسد که هدف اصلی او تنها این تصویر است: جمعیتی از مردم، و عیسی «در میان آن‌ها»، مردمی که در «نام او» گرد آمده‌اند. برای ما شاید کلیسا زمانی به‌خوبی آشکار شود که تعالیم خالص و آیین‌های بلند برگزار شود. بعضی نیز ممکن است انتظار معجزه‌های شفا یا نشانه‌های ویژه‌ی روح‌القدس را داشته باشند. هرچند همه‌ی این‌ها خوب و مطلوب است، اما آنچه واقعاً جوهره‌ی کلیساست تنها حضور عیسی است و گرد آمدن ما حول او.

عیسی در جایی بلند بر روی سکویی قرار ندارد که همه‌ی ما پایین در خاک مقابل او زانو بزنیم. او به ما می‌گوید: «شما مادر و برادران و خواهران من هستید!» او، کسی که خدا به او می‌گوید: «تو پسر محبوب من هستی!» به ما می‌گوید: «شما مادر و برادران و خواهران من هستید!» در حالی که عیسی از یک سو خود را از خویشاوندانش و ادعاهای بی‌مورد آن‌ها جدا می‌کند، از سوی دیگر همزمان جامعه‌ای نوین، خانواده‌ی خدا را بنیان می‌نهد، جایی که او به‌عنوان برادر بزرگ ما در آن خانه دارد و دقیقاً در همان حال به‌عنوان پروردگار ما حضور دارد.

پس خانواده‌ی عیسی همان جماعت است. آیا جماعت هم یک خانواده است؟ این سؤال در اینجا مطرح یا بررسی نمی‌شود، اما وقتی آنچه عیسی درباره‌ی کسانی می‌گوید که در کنار او هستند را جدی بگیریم، این سؤال خود به خود پیش می‌آید. جایی که او برادر ماست و ما را نیز به برادر و خواهر یکدیگر تبدیل می‌کند، این موضوع بر روابط و رفتار ما با یکدیگر نیز تأثیر خواهد گذاشت. ما لزوماً مجبور نیستیم همه یکدیگر را «برادر» و «خواهر» خطاب کنیم. اما گاهی از خودم می‌پرسم آیا دیدارهای ما در جماعت همیشه باید زیر علامت رسمیت و صحت و ادب انجام شود، همان‌طور که در زندگی حرفه‌ای رایج است، اما لزوماً در یک خانواده این‌گونه نیست. این‌که فرزندان امروز والدین خود را با «شما» خطاب نمی‌کنند، قطعاً ارزش و احترام آن‌ها را کم نکرده، اما فاصله را کاهش داده است. و وقتی ما اینجا «گرد عیسی جمع شده‌ایم»، او را با هم ستایش و اعتراف می‌کنیم، در کنار هم بر سر میز عشای ربانی زانو می‌زنیم و او را دریافت می‌کنیم، پس به‌نظر من کاملاً مناسب است که این نزدیکی همچنین در ظاهر نیز نشان داده شود.

بخش سوم

اما آیا این تنها «نشستن گرد عیسی» بود؟ آیا عیسی نگفت که برادر، خواهر و مادر او کسانی هستند که اراده‌ی خدا را انجام می‌دهند؟ پس آیا تعلق به کلیسا به‌تنهایی کافی نیست؟ آیا آنچه واقعاً اهمیت دارد همان چیزی است که به آن «مسیحیت عملی» می‌گویند؟

دقیقاً به همین موضوع، خویشاوندان او می‌توانستند پاسخ دهند؛ دقیقاً همین موضوع برایشان اهمیت داشت. آن‌ها فقط می‌خواستند از اراده‌ی خدا اطاعت کنند و به عیسی در این اطاعت کمک کنند. واقعاً، چه کسی می‌تواند این عیسی را درک کند!

ما اغلب به همان نکته می‌رسیم. وقتی کسی مانند سامری مهربان برای دیگران تلاش می‌کند، صبور، مهربان و یاری‌رسان است، آیا این دقیقاً همان چیزی نیست که خدا می‌خواهد؟ و آیا مهم است که او این کار را به‌عنوان مسیحی، یهودی، مسلمان یا هندو انجام دهد؟ اگر چنین بود، ای جماعت عزیز، عیسی هرگز با فریسیان و دانشمندان شریعت مشکلی نداشت. آن‌ها نمونه‌ی متدینان در اسرائیل بودند. آن‌ها تنها حداقل لازم را انجام نمی‌دادند، بلکه اصولاً بیش از آنچه لازم بود، عمل می‌کردند. آن‌ها در امور اجتماعی فعال بودند و اراده‌ی خدا را جدی می‌گرفتند. واقعاً، از آن‌ها می‌شد نکات زیادی آموخت. و با این حال، دقیقاً همین‌ها هستند که عیسی با آن‌ها در تضاد قرار می‌گیرد. طبیعی است که او می‌خواهد اراده‌ی خدا انجام شود. اما این اتفاق کاملاً متفاوت از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم، که تلاش کنیم، از رعایت قوانین مطمئن شویم یا اعمال مذهبی انجام دهیم. همان چیزی که دانشمندان شریعت بر آن پافشاری می‌کنند و فریسیان به آن افتخار می‌کنند، انسان را گناهکار می‌کند: «من نباید تلاش کنم به خدا ثابت کنم که کاملاً درست هستم، که اگر همه مثل من بودند، جهان قطعاً بهتر می‌شد، و در نهایت می‌شد بدون خدا هم به خوبی زندگی کرد.» جدی گرفتن خدا، بنابراین، ابتدا به معنای جدی گرفتن گناه خود و پذیرش محدودیت‌های خود است. و در همینجا اراده‌ی خدا تحقق می‌یابد: زمانی که او ما را با وجود گناهانمان می‌پذیرد، ما را می‌بخشد و به این ترتیب دل ما را نیز دگرگون می‌کند. با این پذیرش می‌توانیم سپاسگزار باشیم، دوباره خدا را دوست بداریم و از جنگیدن با چنگ و دندان برای سهم خود از زندگی دست بکشیم. همچنین، ارتباط و جامعه‌ی میان انسان‌ها روی پایه‌ای کاملاً جدید قرار می‌گیرد. کاری که برای انسان‌ها غیرممکن است – یعنی رسیدن به اطاعتی تازه از دل تازه – نزد خدا ممکن است. جالب است که عیسی درباره‌ی تحقق چنین اراده‌ی الهی با کسانی صحبت می‌کند که در خانه‌ی او هستند، در حالی که هیچ‌جا گفته نمی‌شود آن‌ها کار خاصی انجام داده‌اند. تنها آمده است که آن‌ها در همراهی و جمع با عیسی دیده می‌شوند. آیا بودن با عیسی واقعاً این‌قدر ارزشمند است؟ به نظر من، در اینجا دو پاسخ می‌توان داد.

اول اینکه، موعظه‌ی عیسی درباره‌ی حکومت خدا واقعاً انسان‌ها را به حرکت در می‌آورد. کسی که عیسی را کشف کرده است، درمی‌یابد که نمی‌تواند همان‌طور که هست باقی بماند. این می‌توانست دلسردکننده باشد اگر نمی‌دیدیم که خدا دقیقاً به سراغ کسانی می‌رود و آن‌ها را جذب می‌کند که موفق نبوده‌اند. اگر می‌خواندیم: «ابتدا اراده‌ی خدا را انجام دهید، سپس می‌توانید ببایید»، کاملاً پیام او را اشتباه فهمیده بودیم. خوشبخت کسی ست که به عدالت گرسنه و تشنه است. حتی گرسنگی و تشنگی هم شرط لازم نیست. اما چنین خواهد بود که در تماس با عیسی، کمبودها و نیازهای خود را احساس کنیم. انجام اراده‌ی خدا، بنابراین به معنای نشستن کنار عیسی، جستجوی نزدیکی او و گوش دادن به او است.

از سوی دیگر، بودن با عیسی، اینکه او برای ما حضور دارد و ما «به او متصل می‌مانیم»، از همه‌ی نیت‌ها و تلاش‌هایمان، از همه‌ی کوشش‌ها و فداکاری‌هایمان مهم‌تر است. ممکن است تعجب کنیم که در این گردهمایی ظاهراً هیچ چیز «رخ نمی‌دهد». البته اتفاقاتی افتاده است، اما برای انجیل‌نویس فقط این اهمیت دارد که مردم در کنار عیسی هستند. مطمئناً از این حضور نیز نتایجی به دست خواهد آمد. زگا آنچه را به ناحق گرفته بود بازگرداند. آن زن گناهکار بزرگ یاد گرفت که چه چیزی سزاوار نام «عشق» است. یوحنا، این «پسر رعد»، به شاگرد عشق تبدیل شد. و کسانی که درک کرده‌اند چه بخشش عظیمی نصیبشان شده است، دیگر نسبت به کسانی که بر آن‌ها خطا کرده‌اند، مانند «خادم شرور» رفتار نمی‌کنند. اما شگفت‌انگیز است: همه‌ی این‌ها تنها به خاطر حضور عیسی اتفاق می‌افتد. جایی که زندگی ما بر پایه‌ی ایمان به او شکل می‌گیرد، اراده‌ی خدا تحقق می‌یابد و در همان‌جا هر روز دعا می‌کنیم که این اراده‌ی خدا، همان‌طور که در آسمان است، در زمین نیز انجام شود. آمین.